

# تیک تاک زندگی



## فهرست

- زندگی نامد کوتاه | ۷  
کلاه و آواز | ۱۵  
کودال و آبنبات | ۱۹  
آری یا نه | ۲۳  
متوسط یا ممتاز | ۲۹  
تیک تاک. زندگی | ۳۹  
انتخاب | ۴۷  
شکل عوضی | ۵۵  
همد در کنار هم | ۶۱  
بزرگ‌ترین خدمت | ۶۹  
بیست و پنج سال بعد | ۷۵

ما نمی چرخد. بابا قوچان رو دوست داره. کارش، فامیلش، اینجاست. نمی تونه بیاد مشهد. من نمی تونم درسم رو توی تهران ول کنم کنارت بمانم. پس صبور باش و خودت را تسلیم سرنوشت و تقدیری که برایت مقدر شده بکن. حالا دیگه کاری از دست بر نمی آید. با خودت نجنگ!» عزیزه با تعجب نگاهش می کرد. او هنوز نوزده سال داشت. این طور عاقلانه حرف زدن خیلی برایش زود بود.

یوسف کلاهدوز سال ۱۳۲۵ خورشیدی در شهرستان قوچان، واقع در خراسان شمالی که شهر کوهستانی و سردی است، متولد شد. پدرش کلاهدوز بود. با پوست گوسفند پوستین و کلاه می دوخت. مرد متدین و آرامی بود و مردم شهر همه او را می شناختند و دوستش داشتند. یوسف تحصیلات ابتدایی تا سال آخر دبیرستان را در قوچان به پایان رساند و سال ۱۳۴۲ وارد دانشکده افسری ارتش شد.

چهار سال دانشجویی یوسف در دانشکده افسری شاید مهم ترین سال های شکل گیری شخصیت او بود. ترم سوم با استاد نامجو آشنا شد. استاد او و حسن اقارب پرست، دوست صمیمی اش، را به کلاس های مذهبی خارج از دانشگاه معرفی کرد. عضویت یوسف در این گروه دینی سیاسی که فعالیت های صد درصد مخفی داشتند تا پیروزی انقلاب ادامه پیدا کرد.

او در دانشکده شورایی به نام شورای شرافت  
زنده‌زی کرد. شورای شرافت قصدش این بود  
میستهم ارتش را تاضیف کند که در جذب دانشجویان  
به شدت موفق شد. در صورت تحصیل، او از دانشجویان  
ممتاز بود. دوره آموزش عالی را در مرکز رزمی بزرگ  
شیراز گذراند. بعد از آن چون دوره را با امتیاز بالا به  
پایان رساند، به جای انتقال به شهرستان‌های کوچک  
در همان مرکز به عنوان افسر آموزشی ماند.

سال ۱۳۵۲ با زهره موزرانی ازدواج کرد. زهره  
نیسانس شیمی از دانشگاه اصفهان بود. در تمام این  
سال‌ها او در کنار آموزش‌ها و تحصیلات نظامی،  
فعالیت‌های مذهبی و سیاسی مخفی‌اش را ادامه  
می‌داد و علاقه‌مند به مطالعه و هنر بود. خواندن  
کتاب‌های شعر و رمان را بیشتر از بقیه موضوعات  
دوست داشت. تئاتر می‌رفت، نقاشی می‌کشید و  
نجاری را در حد کامل یاد گرفته بود. میز، صندلی،  
تخت و مبلمان منزلش را خودش ساخت. به بقیه  
می‌گفت دوست دارد نیازهای شخصی‌اش را خودش  
برآورده کند. هر وقت دستش شاید بدلت نمی‌آمد  
کفمانی و خیارچی را هم یاد بگیرد. چون سال‌ها تنها  
زندگی کرده بود، تمیزی‌اش خوب بود. خلاصه  
می‌نویدیم بگریه همه چیز تمام!

به خاطر نیافتن تسلیت به زبان لاتین و ستین خوب.

نظامی، از نظر اعتقادی هم بالاتر از آن‌ها باشد.»

سال ۱۳۵۹، یوسف کلاهدوز شد قائم‌مقام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. حالا آن‌قدر مشغله داشت که کمتر می‌توانست به فعالیت‌های هنری‌اش برسد. حسن جلاپور قبل از انقلاب کتابی برای کودکان نوشته بود به اسم «سفیر» که ماجرای مسلم ابن عقیل بود که به کوفه می‌آید و شهید می‌شود. بعد از انقلاب از کیهان رهگذر خواست فیلمنامه سفیر را بنویسد. از تلویزیون درخواست کرد تهیه‌کننده این فیلم باشد. تلویزیون قبول نکرد. با ناامیدی سراغ یوسف رفت. یوسف بدون لحظه‌ای تأمل گفت: «سپاه حاضر است تهیه‌کننده فیلم باشد. برو استودیو را انتخاب کن. هزینه‌هایت را برآورد کن و نگران هیچ چیز نباش!»

فیلم سفیر هنوز در مرحله ساخت بود که یوسف برای اجرای نقشه شکست محاصره آبادان به همراه چند نفر از فرماندهان عالی‌رتبه ارتش به آبادان رفتند. عملیات با موفقیت کامل انجام شد و شهر نجات پیدا کرد. فرماندهان نامجو، فلاحتی، فکوری، جهان‌آرا و کلاهدوز با هواپیما عازم تهران شدند. اما یک ساعت بعد هواپیما در نزدیکی تهران سقوط کرد. جسد‌ها به تهران منتقل شد. همه سوخته بودند و به سختی هویتشان تشخیص داده شد. بعضی می‌گفتند توی هواپیما چیزی جاسازی کرده بودند که باعث سقوطش شده و بعضی عقیده داشتند

کار منافقتین است. آن‌ها می‌دانستند اگر این فرماندهان زنده بمانند قطعاً جنگ به نفعشان تمام نخواهد شد و بعضی همه چیز را یک سانحه هوایی می‌دانستند.

□

یوسف کلاه‌دوز مرد تنهایی بود. شاید چون هم‌نظامی بود و هم هنرمند. قبول اینکه او هنر را خوب می‌شناسد، اهل درک و فهم عمیق است. برای هنرمندان که بیشتر یک نظامی می‌دیدنش سخت بود و نظامی‌ها هرگز نمی‌توانستند بفهمند چرا فیلم می‌بیند و نقاشی کردن را دوست دارد. او تک‌بعدهی نبود. بازها به زهرا، همسرش، می‌گفت: «اگر فرصت داشتم حتما درس می‌خواندم، در رشته سینما وارد دانشگاه می‌شدم و تحصیلاتم را ادامه می‌دادم.»

در زمان حیاتش برای تأسیس یک شهرک سینمایی تلاش زیادی کرد. به مؤسسات خصوصی و دولتی مراجعه کرد. سعی کرد متقاعدشان کند برای زدن یک شهرک سینمایی بزرگ سرمایه‌گذاری کنند که متأسفانه موفق نشد. شاید قبول و درکش برای ما هم کمی سنگین باشد که او با این لطافت روح و دغدغه‌اش برای سینما، وقتی خبر شهادتش به سپاه رسید، پاسدارها گریه می‌کردند و می‌گفتند: «سپاه یتیم شده است.»

از یوسف دو فرزند به یادگار مانده، حامد و فاطمه، که هر دو فارغ‌التحصیل دانشگاه هنر در رشته سینما هستند.